

The Basics of Scientometrics in Humanities and the Necessity of Forming a School of Scientometrics in it

Reza Gholami^{*}, Somaye Esmaalizade^{}**

Abstract

Scientometrics has played an important role in assessing and evaluating research performance in recent years. This science analyzes the growth and evolution of research over time by referring to standardized data of university research, especially bibliographic information. In fact, scientometrics, or the science of measuring science helps promote researchers, universities, and research centers through principled evaluation and ranking and leads to a better understanding of their strengths and weaknesses, playing an important role in public policymaking and scientific governance. Apart from the debate over the validity of scientometrics and the possibility of indigenous scientometrics, which is itself controversial in the academic community, whether scientometrics follows the same principles and logic in all sciences or needs a different logic for humanities scientometrics is one of the concerns of humanities scholars. This article, considering a general concept of philosophy and foundations of sciences and inspired by Lakatos and Mouffe's theory, uses descriptive and analytical methods to justify, on the one hand, the relative independence of humanities scientometrics from absolute scientometrics, and on the other hand, the possibility of forming a school of humanities scientometrics. Since the formation of the school of humanities scientometrics requires a practical depiction of it, six practical questions

* Assistant Prof., Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran (Corresponding Author),
gholami.sadra@gmail.com.

** PhD Student of Futures Studies, Member of Institute for Cultural, Social and Civilization Studies.
somaye.esmalizade@ut.ac.ir

Date received: 2023/04/25, Date of acceptance: 2023/07/21



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

have been raised in this article based on qualitative research methods and initial answers have been provided to these questions.

Keywords: Scientometrics school, Humanities, Philosophy, Localization, Scientific communities, Scientific network, Scientific school, Science governance.

مبانی علم‌سنجی در علوم‌انسانی و ضرورت شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی در آن

رضا غلامی*

سمیه اسمعلی‌زاده**

چکیده

در سال‌های اخیر، علم‌سنجی نقش مهمی در سنجش و ارزیابی عملکرد پژوهشی داشته است. این علم، رشد و تکامل پژوهش را در طول زمان با مراجعه به داده‌های استانداردشده پژوهش‌های دانشگاهی به‌ویژه اطلاعات کتاب‌شناختی، تجزیه و تحلیل می‌کند. در واقع، علم‌سنجی یا همان دانش سنجش علم با ارزیابی و رتبه‌بندی اصولی پژوهشگران، دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی به ارتقای آنها کمک کرده و منجر به شناخت بهتر نقاط قوت و ضعف آنها می‌شود و نقش مهمی در سیاست‌گذاری عمومی و حکمرانی علمی برعهده دارد. در این میان، جدای از مبنامندی علم‌سنجی و به تبع آن، امکان بومی‌سازی علم‌سنجی که در جای خود جزو مباحث مناقشه برانگیز جامعه علمی به‌شمار می‌رود، اینکه آیا علم‌سنجی در همه علوم از مبانی و منطق واحدی تبعیت می‌کند و یا باید برای علم‌سنجی علوم‌انسانی به دنبال منطق متفاوتی بود، یکی از دغدغه‌مندی‌های اصحاب علوم‌انسانی است. این مقاله، با در نظر گرفتن مفهومی عام از فلسفه و مبانی علوم و با الهام از نظریه لاکلا و موفه، از روش توصیفی و تحلیلی استفاده نموده تا از این طریق ضمن توجیه علمی لزوم استقلال نسبی علم‌سنجی علوم‌انسانی از مطلق علم‌سنجی، امکان شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی علوم‌انسانی را مورد بررسی قرار دهد. از آنجا که

* استادیار علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)، gholami.sadra@gmail.com

** دانشجوی دکترای آینده‌پژوهی و عضو پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی، somaye.esmalizade@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۳۰



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی علوم‌انسانی نیازمند ارائه تصویری عملی از آن نیز می‌باشد، شش سؤال کاربردی در این مقاله براساس روش تحقیق کیفی مطرح و پاسخ‌های اولیه‌ای به این پرسش‌ها ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها: مکتب علم‌سنجی، علوم‌انسانی، فلسفه، بومی‌سازی، مجامع علمی، شبکه علمی و مکتب علمی

۱. مقدمه

درباره «علم‌سنجی» (Scientometrics) تعاریف گوناگونی ارائه شده است. بروسیلفسکی (Brusilovsky) نخستین کسی است که به تعریف علم‌سنجی می‌پردازد. وی، علم‌سنجی را مجموعه روش‌های صحیح ریاضی در مطالعات علم می‌داند. هیتون (Hiton) معتقد است علم‌سنجی رویکرد علم برای اندازه‌گیری علم است. به طوری که نشان دهنده قواعد کمی و عینی آن باشد. براون (Braun) و همکارانش علم‌سنجی را با جنبه‌های کمی تولید، اشاعه، و استفاده از اطلاعات علمی مرتبط می‌دانند. به عقیده وینکلر (Vinkler) علم‌سنجی حوزه‌ای از علم است که با جنبه‌های کمی افراد، گروه‌ها و موضوع‌ها و پدیده‌ها در علم و روابط آن‌ها با یکدیگر سروکار دارد. وی هدف از علم‌سنجی را آشکارسازی ویژگی‌های پدیده‌های علم‌سنجی و فرآیندهای موجود در پژوهش علمی برای مدیریت مؤثرتر علم معرفی می‌کند. او علم‌سنجی را علم علم معرفی نمی‌کند، بلکه علمی در علم برای علم می‌داند (محمدیان و نگهبان، ۱۳۹۳). شاید گویاترین تعریف برای این دانش، مجموعه تحقیقاتی باشد که در آنها پیشرفت علم از رهگذر بررسی ساختار، مکانیزم، روابط متقابل و نیز بهره‌وری علم، با روش‌های ریاضی و آماری مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌گیرد. در واقع، در حال حاضر، علم‌سنجی یکی از رایج‌ترین روش‌های ارزیابی فعالیت‌های علمی و پژوهشی دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی از سوی مراجع سنجش و رتبه‌بندی علمی جهان به شمار می‌رود.

علم‌سنجی بالمعنی الاعم را می‌توان به عنوان مطالعه وجوه کمی ارتباطات علمی، شیوه‌های تحقیق و توسعه، و سیاست‌های علم و فناوری (S&T) تعریف کرد. بنابراین، علم‌سنجی دانشی برای سنجش و تحلیل علم است که عمر چندانی ندارد.

واقعیت این است که ارائه مستمر شاخص‌های علم‌سنجی که توصیف‌کننده وضعیت پژوهش در جوامع تخصصی و علمی گوناگون است می‌تواند عنصری موثر و تحول‌آفرین به

منظور مدیریت تحقیق و سیاست‌گذاری و چگونگی تخصیص بودجه و امکانات در ساحت پژوهش محسوب شود و لذا فهم و کاربرد علم‌سنجی برای کشورهای در حال پیشرفت از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

نمی‌توان انکار کرد که علم‌سنجی با کتاب‌سنجی (Bibliometrics) همپوشانی‌هایی دارد چراکه علم‌سنجی عمدتاً از روش‌های کتاب‌سنجی الهام می‌گیرد و روش‌شناسی خود را با بهره‌گیری از تحلیل استنادی می‌سازد. کتاب‌سنجی به «کاربرد ریاضیات و روش‌های آماری در کتاب‌ها و سایر اشکال ارتباط نوشتاری» اشاره دارد. این در حالی است که علم‌سنجی به "همه جنبه‌های کمی علم و تحقیقات علمی" اشاره دارد که البته ارتباط آن با جنبه‌های کیفی قابل انکار نیست. به بیان واضح‌تر، علم‌سنجی جنبه‌های کمی تولید، انتشار و استفاده از اطلاعات علمی را با هدف دستیابی به درک بهتر مکانیسم‌های تحقیق علمی به عنوان یک فعالیت اجتماعی تجزیه و تحلیل می‌کند. در این شرایط، شاخص‌های کیفی نیز باید بر اساس فرمولاسیون مشخص به شاخص‌های کمی تبدیل شود.

بحث از علم‌سنجی زمانی مطرح می‌گردد که در ایران مکانیزم‌های مستقل و بومی‌شده‌ای برای سنجش پژوهش‌ها وجود ندارد و اغلب به استفاده از آمار پایگاه‌های استنادی بین‌المللی بسنده می‌شود. این پایگاه‌ها بیشتر بر اساس آمار مقالات انگلیسی ارائه شده توسط دانشگاه‌ها، به سنجش و رتبه‌بندی وضع پژوهش در کشورمان می‌پردازند.

در سال‌های اخیر، بومی‌سازی علم‌سنجی، یکی از دغدغه‌های نظام حکمرانی در ایران بوده است. بومی‌سازی علم تعاریف گوناگونی دارد، در یک تعریف ساده از منظر نگارنده، بومی‌سازی علم عبارت است از: انطباق شکل‌گیری، تکامل و کاربرد دانش با فرهنگ، اکوسیستم و جغرافیا و اهداف اختصاصی‌ای که یک کشور برای پیشرفت خود برگزیده است. در بومی‌سازی علم، دو رویکرد عمده نهفته است؛ رویکردی که بومی‌سازی علم را به معنی بی‌نیازی به اتصال به شبکه جهانی علم دانسته و برای ارتباط و تعامل علمی با جهان بهایی قائل نیست و رویکردی که علاوه بر بها دادن به بومی‌سازی علم و منظور کردن آن به مثابه پاره‌ای از علم‌سنجی واقع‌گرا، بنای بر اتصال به شبکه جهانی علم و بهره‌گیری از مزایای فراوان آن دارد.

مبانی علم‌سنجی، بحث اصلی در هر گونه بومی‌سازی از جمله بومی‌سازی با تأکید بر اتصال به شبکه جهانی علم است. آیا علم‌سنجی از فلسفه یا مبانی هستی‌شناختی و به تبع آن، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی برخوردار است؟ یا در صورت سایه انداختن نگاه پراگماتیستی به علم‌سنجی، جستجو برای روشن شدن فلسفه علم‌سنجی چندان مفید فایده نخواهد بود؟

واقعیت این است که نگاه پراگماتیسم به علم‌سنجی هر چند فوایدی را در توسعه علم‌سنجی در پی دارد اما از دقت علم‌سنجی و انطباق آن با تحولات اجتماعی که زمینه (context) اصلی رشد علم می‌باشد به شدت خواهد کاست.

مسئله این مقاله دقیقاً از دل بحث حول علم‌سنجی متولد می‌شود و به دنبال این است تا ضمن بررسی نیاز علم‌سنجی به مبانی فلسفی، جزئیات این امر را مورد مطالعه قرار دهد. در صورتی که برای علم‌سنجی مبانی فلسفی مشخصی بتوان در نظر گرفت، از این پس باید به جای سخن گفتن از علم‌سنجی واحد از علم‌سنجی‌های بی‌شمار سخن گفت که البته در منطقه‌ای مهم با یکدیگر اشتراکاتی نیز خواهند داشت. در مقاله حاضر، هر چند در درجه اول مطلق علوم مدنظر است اما تمرکز بر روی علوم انسانی است که مواجهه آن با بومی‌سازی علم، ملموس‌تر از سایر علوم است.

از آنجا که امروز پایگاه‌های استنادی علوم مرز روشنی میان علوم انسانی و سایر علوم قائل نیستند، می‌توان از طریق اثبات مبانی فلسفی علم‌سنجی برای علوم انسانی، مرز علم‌سنجی مطلق علوم و علوم انسانی را مشخص کرد. این مقاله نهایتاً کل این دستاورد را در قالب شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی علوم انسانی توصیف نموده و برای عینیت یافتن آن پیشنهاداتی را ارائه کرده بخشی از آنها جنبه کاربردی دارد.

وقتی از مبانی فلسفی برای علم‌سنجی علوم انسانی صحبت می‌شود، دو تلقی عمده می‌تواند مدنظر باشد: نخست، روح علم‌سنجی که مانند اکسیژن در هوا همه جای علم‌سنجی هست و بدون آن علم‌سنجی حیات خود را از دست می‌دهد و دوم، اساس و پایه‌ای است که ساختمان علم‌سنجی بر روی آن استوار می‌شود.

وقتی از مبانی یک دانش صحبت به عمل می‌آید، معمولاً منظور پیش‌فرض‌ها، اصول علمی و یا باورهای اعتقادی و حتی فرهنگی کلانی است که دانش بر آنها استوار است با این حال به نظر می‌رسد می‌توان هر دو تلقی را با هم ادغام کرد. به طوری که مبانی هم پایه و تکیه‌گاه باشد و هم فراتر از آن جوهر و روح یک دانش.

در اینجا هدف بررسی آن چیزهایی است که می‌توان از آنها به منزله مبانی کلان البته از جنس فلسفی برای علم‌سنجی در نظر گرفت. همانطور که پیش‌تر اشاره شد، مبانی فلسفی یک نوع خاص از مبانی است که پایه و اساس و جوهر یک دانش را عمده‌تاً در هستی و وجود شناسی یک دانش جستجو می‌کند و به تبع آن و بر حسب نیاز، وارد معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و انسان‌شناسی نیز می‌گردد.

از حیث نظری، مقاله حاضر نظریه لاکلا و موفه (Laclau and Mouffe) را برای صورت‌بندی علمی مباحث برگزیده است. در این نظریه صورت‌بندی نظام‌مند از نظریه گفتمان به وسیله ایجاد زنجیره به هم پیوسته از مفاهیم جدید محقق می‌شود و ایجاد چنین زنجیره‌ای را به ابزاری کارآمد برای شناخت و تبیین پدیده مورد‌نظر تبدیل می‌کند (یورگنسن و فیلیپس، ترجمه جلیلی، ۱۳۸۹: ۲۶).

مبثنی بر نظریه لاکلا و موفه، روش این مقاله با اتکا به مطالعات اسنادی از جنس توصیفی - تحلیلی است و منابع آن نیز از جنس منابع کتابخانه‌ای می‌باشد. در این جهت، ابتدا ضمن تبیین فشرده دانش علم‌سنجی و توجیه پایه‌مندی آن، وارد ساختار علوم‌انسانی شده و لزوم برخورداری این علوم از علم‌سنجی مستقل را مورد بررسی قرار می‌دهد. در مرحله بعدی این مقاله، به شش سؤال کلیدی کاربردی پاسخ می‌دهد که روش آن کیفی و تهیه مصاحبه با شماری از متخصصین می‌باشد. از آنجا که یکی از پیشنهادات کانونی مقاله ضرورت شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی علوم‌انسانی است، بحث مستقلی در باب معنا و مبنای مکتب علم‌سنجی علوم‌انسانی نیز ارائه می‌شود.

۲. پیشینه

باینکه علم‌سنجی، جنبه‌های مختلف پویایی علم و فناوری را مطالعه می‌کنند، اما در عمل حول یک مفهوم اصلی توسعه یافته است و آن هم مفهوم «استناد» (Citation) است. اهمیت مفهوم استناد توسط یوجین گارفیلد (Eugene Garfield) در دهه ۱۹۵۰ شناسایی و سپس، «نمایه استنادی علوم» (Science Citation Index) ایجاد شد. گارفیلد، برای دریافت میزان استناد به مقالات و کتاب‌ها، «مؤسسه اطلاعات علمی» (Institute for Scientific Information) را به‌عنوان پایگاه داده این محصولات علمی تأسیس کرد. هدف اولیه ISI، ارزیابی این محصولات نبود بلکه به پژوهشگران در جستجوی مؤثرتر ادبیات تحقیق و امکان کشف نویسندگان ناآشنا کمک می‌کرد. در سال ۱۹۶۳، پرایس (Price) یکی از نخستین کسانی بود که به اهمیت شبکه مقالات و نویسندگان پی برد و به تجزیه و تحلیل فرایندهای علم‌سنجی پرداخت. وی، برخی از مشکلات اساسی را که باید توسط علم‌سنجی مورد توجه قرار می‌گرفت را شناسایی کرد. او، علم‌سنجی را علم علم معرفی کرد (Mingers و Leydesdorff, ۲۰۱۵). در واقع، علم‌سنجی از زمان پیدایش خود تحت عنوان مطالعه علم شناخته شد و دانشمندان علوم اجتماعی که محققین کلیدی این پروژه بودند و تمرکزشان بر تولید علم بود، به تدریج به سمت علوم‌انسانی و

اجتماعی (Humanities and Social Sciences) روی آوردند و دریافتند که کاربرد علم‌سنجی برای مطالعه علم در مطالعات علوم انسانی، علوم اجتماعی و هنر نیز مفید است (Sooryamoorthy, ۲۰۲۰: ۷۴). بنابراین، خیلی زود SCI به «نمایه استنادی علوم اجتماعی» (Social Science Citation Index) و «نمایه استنادی علوم انسانی و هنر» (Art & Humanities Citation Index) پیوست. در سال ۱۹۶۹، نالیمف (Nalimov) و مولچنکو (Mulchenko) واژه نائوکومتریال (Naukometriya) معادل روسی اصطلاح علم‌سنجی را ابداع کردند که اغلب برای مطالعه جنبه‌های مختلف ادبیات علم و فناوری استفاده می‌شد. در سال ۱۹۷۸، با دایر شدن بنیاد مجله علم‌سنجی در مجارستان توسط تایبر براون این اصطلاح به رسمیت شناخته و گسترده شد. این نشریه توسط انتشارات الزویر (Elsevier) در آمستردام منتشر می‌شد و آکادمی علوم مجارستان مقالاتی در حوزه علم‌سنجی در آن به چاپ می‌رساند (Hood and Wilson, ۲۰۰۱). در سال ۱۹۹۲، مؤسسه اطلاعات علمی (ISI) توسط مؤسسه علمی تامسون روتترز (Thompson Reuters) خریداری شد و فعالیت‌های این مؤسسه ذیل دو زیرمجموعه وب علم (Web of Science) و وب دانش (Web of Knowledge) شروع به کار کرد. از مهمترین فعالیت‌های این مؤسسه، انتشار نام مجلات معتبر - که به نام مجلات ISI شناخته می‌شوند - و ضریب تأثیر آنها (Impact Factor) است (Mingers and Leydesdorff, 2015).

در ایران نیز، بحث تولید علم برای نخستین بار در سال ۱۳۶۵ در دانشگاه تهران مطرح شد. از سال ۱۳۷۹ به بعد، بحث تولید علم در حوزه پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری مطرح شد. بیشترین آثار حوزه علم‌سنجی در دهه ۱۳۸۰ منتشر شد. در این دهه، اهمیت پرداختن به بحث علم‌سنجی و استفاده از این شیوه برای سنجش میزان تولیدات علمی به دلیل افزایش انتشارات علمی و ایجاد پایگاه‌های اطلاعاتی برای سازماندهی و انتشار این منابع، بسیار بیشتر از گذشته شد (وب‌سایت دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۹۹).

از سال ۱۳۸۷، ایران با ایجاد پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC)، تلاش نمود تا ضمن نمایه‌سازی نشریات معتبر کلیه کشورهای اسلامی در تمام حوزه‌های موضوعی و به زبان‌های مختلف به منظور ایجاد یک شبکه علمی در جهان اسلام، ارزیابی مستمر نشریات با هدف ارتقاء شبکه علمی کشورهای اسلامی را دنبال کند. علاوه بر این، رتبه‌بندی و ارزیابی دانشگاه‌های دنیا، کشورهای اسلامی و نیز کشورمان بر اساس شاخص‌های مورد توافق، یکی دیگر از وظایف ISC می‌باشد.

به نظر می‌رسد تأسیس این پایگاه گامی مهم در جهت استقلال مثبت دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی ایران و کشورهای اسلامی از پایگاه‌های استنادی علوم کشورهای غربی باشد؛ با این حال، به نظر می‌رسد این پایگاه هنوز با رسیدن به اهداف خود که مهم‌ترین آن بومی‌سازی و در نظر گرفتن اقتضائات خاص کشورهای اسلامی از جمله ایران است، فاصله دارد.

۳. بحث

پرسش مهم و تعیین‌کننده‌ای که در مطالعه علم‌سنجی قابل طرح است، این است که آیا علم‌سنجی را می‌توان متناسب با نظریه‌های مختلف در فلسفه، خاصه فلسفه علم، یا برحسب مرزهای میان علوم و رشته‌های هر علم و همچنین برحسب مقاصد و چشم‌اندازهای کلان و خردی که برای علم در جوامع گوناگون وضع می‌شود، تقسیم‌بندی کرد؟ هرچند در پاسخ به این پرسش مهم، قصد مطلق‌گویی نیست. اما واقعیت علم‌سنجی در جامعه علمی جهانی نشان می‌دهد، به دلایلی که جزئیات آن باید در مجال دیگری بررسی شود، علم‌سنجی، یکدستی را بر تنوع و تکثر ترجیح می‌دهد و لذا تاکنون به دنبال تحمیل استانداردها و شاخص‌های یکسان و حتی متدولوژی مشابه در سنجش و ارزیابی علم، در تراز ملی، منطقه‌ای و جهانی بوده است. شاید دلیل اصلی آن این باشد که امروز پیشرفت علم بیش از هر چیز در خدمت نظام لیبرال-سرمایه‌داری است و این نظام منافع حیاتی خود را در خطی و امتدادی تعریف کردن علم و به تبع آن، واردسازی ظرفیت‌های همه کشورها در یک میدان یا شبکه واحد جستجو می‌کند.

۱.۳ رابطه علم‌سنجی و علوم‌انسانی

برای تعریف علوم انسانی می‌توان به دو رویکرد متفاوت روی آورد. رویکرد نخست که عمدتاً مدرن و پوزیتیویستی است، علوم‌انسانی را توصیف، تبیین و پیش‌بینی وقایع و پدیده‌های اجتماعی تلقی می‌کند اما رویکردهای عام دیگری نیز هستند که علوم انسانی را شاخه‌های دانشی توصیف می‌کنند که به انسان‌ها و فرهنگ آن‌ها یا روش‌های تحقیقی تحلیلی و انتقادی برگرفته از درک ارزش‌های انسانی و توانایی منحصربه‌فرد روح انسانی برای بیان خود می‌پردازند. در این‌صورت، علوم انسانی شامل مطالعه همه زبان‌ها و ادبیات، هنر، تاریخ و فلسفه است (بریتانیکا).

در واقع، تعریف نخست از علوم‌انسانی با بعضی تعاریف سنتی از علوم‌انسانی که بیشتر این علوم را در قامت حکمت نظری و عملی و حتی در درجه بعدی ادبیات و هنر و پیوند اینها با

یکدیگر در نظر می‌گیرند، متفاوت است ولی به نظر می‌رسد تعریف دوم نسبت چندانی با علوم انسانی جدید ندارد و چنانچه این‌گونه تلقی‌ها به علوم انسانی مبنا قرار گیرد، نه تنها علوم انسانی به جای علم به معرفت تعلق خواهد داشت، بلکه بسیاری از کارکردهای خود را که بر حسب زیست مدنی انسان معاصر ضروری به نظر می‌رسد از دست خواهد داد. باین وجود، به نظر می‌رسد حتی در تعریف جدید از علوم انسانی هم می‌توان بدون حذف یا به حاشیه راندن علم، از حکمت نظری و عملی به مثابه هسته سخت یا فندانسیون علوم انسانی بهره برد و البته این بهره‌گیری حتماً در ساخت و مکانیزم علوم انسانی نیز تأثیرات مهمی خواهد داشت.^۱ آنچه در علم‌سنجی مهم است مورد عنایت قرار گیرد، اعتبار یا کارایی استانداردها و شاخص‌های علم‌سنجی و همچنین روش‌های ریاضی و آماری در علوم انسانی است. واقعیت این است که با تعریف جدید از علوم انسانی هم نمی‌توان در همه زمینه‌ها علوم انسانی را (آن‌هم با رشته‌های مختلف) همراه با سایر علوم در یک ترازو واحد مورد سنجش قرار داد. به بیان دیگر، به رغم آنکه دانش علم‌سنجی نمی‌تواند به شاخص‌های کیفی مختلف تکیه نداشته باشد اما نه تنها و جهت تبدیل شاخص‌های کیفی به کمی و کارایی مکانیزم آن در علوم انسانی محل پرسش است، بلکه این دقت نظر در برخی صاحب‌نظران وجود دارد که ممکن است در مسیر تبدیل شاخص‌های کیفی به کمی، بخش از اعماق و پیچیدگی‌های علوم انسانی از دست برود و این امر، لزوم تفاوت قائل شدن بین علوم انسانی و سایر علوم در علم‌سنجی را یادآور می‌شود.

هرچند نظریه‌پردازان و طرفداران تکنیک‌های کتاب‌سنجی و علم‌سنجی نسبت به کاربرد برخی شاخص‌ها در علوم انسانی و اجتماعی بسیار تردید دارند اما در حال حاضر سیاست علمی جهان این است که تولیدات علمی در علوم انسانی و اجتماعی با روش‌ها و شاخص‌های کتاب‌سنجی (بر اساس ضریب تأثیر، انتشار در اکثر مجلات استناد شده، استنادها و مشاهده در پایگاه‌های داده "معتبر" و غیره) ارزیابی شود.^۲ این در حالی است که علوم اجتماعی و انسانی تنها کارکرد علمی ندارند. مقالات به زبان‌های ملی منتشر می‌شوند و اساساً برای ارتباطات علمی نیستند، بلکه برای گروه مخاطبان بزرگتری طراحی شده‌اند. این بدان معناست که مقالات و کتاب‌های علوم انسانی و اجتماعی فراتر از علوم طبیعی دارای اهداف فرهنگی، آموزشی، اجتماعی و سیاسی نیز می‌باشند. واقعیت این است که علوم انسانی و اجتماعی در درجه اول به تحقیق و ترویج هویت فرهنگی و ملی می‌پردازد. بنابراین، مقالات این حوزه را نمی‌توان با استانداردهای دقیق ارتباطات علمی برگرفته از علوم طبیعی، پزشکی و مهندسی سنجید. بدیهی است که کارکردهای فرهنگی، آموزشی، سیاسی و تربیتی جزء لاینفک مسئولیت اجتماعی و

میانی علم‌سنجی در علوم انسانی و ضرورت ... (رضا غلامی و سمیه اسمعیلی‌زاده) ۹۷

علمی نویسنده حوزه علوم انسانی و اجتماعی است.^۳ بنابراین، فعالیت آنها را می‌توان با ضریب تأثیر (Influence Factor) اندازه‌گیری کرد نه با ضریب تأثیر که کاربرد تحت‌اللفظی روش‌های علم‌سنجی بر آن اصرار دارد (Pečarić, 2013: 351-356). زیرا یکی از دغدغه‌های اصلی پژوهش‌های این حوزه، نشان دادن تأثیر پژوهش یا ارزشی است که پژوهش در افزایش رقابت علمی و تعالی کشور، خلق ثروت، تولید و رفاه اجتماعی ایجاد می‌کند (Reale & et al, 2017). مشکل دیگری که در بحث علم‌سنجی علوم انسانی وجود دارد طبقه‌بندی رشته‌های زیرمجموعه علوم انسانی است. به‌عنوان مثال، در دسته‌بندی سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (Organization for Economic Co-operation and Development)، رشته‌های علوم انسانی شامل ده رشته است اما این تقسیم‌بندی در شاخص مرجع اروپایی برای علوم انسانی (European Reference Index for the Humanities) پانزده رشته و در مرکز منابع علوم انسانی آمریکا (Humanities Resources Center) یازده رشته را دربرمی‌گیرد. همچنین، در علوم انسانی که مجموعه‌ای ناهمگون از رشته‌ها است تنوع و تفاوت‌های عمده‌ای در الگوهای انتشاراتی بین رشته‌های مجلاتی مانند زبان‌شناسی و رشته‌های مبتنی بر کتاب مانند مطالعات ادبی و مطالعات دینی وجود دارد (Hammarfelt, 2016). در برخی رشته‌ها مانند تاریخ یا ادبیات، کتاب‌ها مهمترین و حتی تنها روش پذیرفته‌شده برای انتقال دانش هستند در حالی که در برخی رشته‌های دیگر مانند زبان‌شناسی مقالات جایگزین کتاب شده است و از کتاب‌ها برای فراگیری دانش در کلاس درس استفاده می‌شود (Van den Akker, 2016). در ادامه بحث در این زمینه توضیحات بیشتری ارائه خواهد شد.

۲.۳ تکیه‌گاه علم‌سنجی در همه علوم و در علوم انسانی

اینکه آیا علم‌سنجی در هر علمی به‌ویژه علوم انسانی، به تکیه‌گاه نیاز دارد یا خیر؟ مستلزم روشن شدن منظور ما از تکیه‌گاه است. به نظر می‌رسد می‌توان برای تکیه‌گاه، چند معنی عمده را در نظر داشت:

یک. فلسفه به معنای هستی‌شناسی که منظور فلسفه ارسطویی است که در طول تاریخ بسط و عمق و حتی تحول یافته و حتی فلسفه اسلامی از آن منشعب شده است. البته می‌دانیم که فلسفه اسلامی با تحولات قابل توجهی روبرو بوده است.

دو. فلسفه به معنای معرفت‌شناسی یا شناخت‌شناسی که تمام تمرکز خود را بر روی امکان شناخت و شرایط، محدوده و ساختار آن و همچنین امکان و چگونگی دستیابی به باور موجه می‌کند.

سه. هرگونه تعقل و استدلال آزاد برای یافتن پرسش‌های اساسی درباره خود، جهان و رابطه انسان با جهان با روش‌های گوناگون با رویکرد این جهانی

چهار. فلسفه علم به معنای رایج که هرچند با کارکردهای گوناگون فلسفه به‌ویژه با قرائت معرفت‌شناسی قلمرو مشترک دارد اما بالاستقلال در صدد روشن کردن پیش‌فرض‌های احتمالی در علوم، ماهیت گزاره‌های علمی و همچنین بحث درباره روش‌شناسی علوم و غیره است.

پنج. هرگونه اهداف و سیاست‌های مدیریتی حاکم بر پیشرفت علم که ممکن است با رویکردی پراگماتیستی، و بی‌توجه به فلسفه از سوی حاکمیت علمی تعیین گردد.

در این بحث، وقتی از تکیه‌گاه برای علم‌سنجی صحبت می‌شود، بدون آنکه تلقی‌های گوناگون از تکیه‌گاه‌های علم‌سنجی و کارکردهای متنوع آنها نفی شود، منظور، فلسفه به معنای هستی‌شناسی است. به نظر می‌رسد کمتر کسی از دانشمندان علم‌سنجی طی تقریباً هفت دهه گذشته، منکر نیاز علم‌سنجی به هرگونه تکیه‌گاهی بوده‌اند هرچند این تکیه‌گاه را در خوش‌بینانه‌ترین نگاه، فلسفه علم و در بدبینانه‌ترین نگاه، اهداف و سیاست‌هایی تشکیل داده است که به نحو پراگماتیستی برای رشد علم تعیین شده و البته به مباحث نظری حول علم تا حد زیادی بی‌تفاوت است.^۴

۳.۳ رابطه فلسفه و علوم

چنانچه پیشتر بیان شد، وقتی می‌توان از رابطه علوم و فلسفه سخن گفت که منظور از فلسفه و همچنین علم مشخص باشد. در منظر فلاسفه کلاسیک که شامل اکثر فلاسفه اسلامی هم می‌شود، فلسفه از دو راه به علوم اعم از آنکه جنس آن علوم از معرفت باشد یا دانش، کمک می‌کند: یکی از راه اثبات موضوعات غیر بدیهی، و دیگری از راه اثبات کلی‌ترین اصول و مبانی که به مجموع آنها اصول موضوعه هم اطلاق می‌شود؛ به همین جهت، از فلسفه به مادر علوم تعبیر شده است. متقابلاً علوم نیز از دو مسیر به فلسفه کمک می‌کنند: یکی از راه اثبات مقدمه برای بعضی از براهین فلسفی و دیگری از راه ارائه مسائل جدید برای تحلیل‌های عقلانی (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۱۲۰-۱۲۴).

با این حال، چند نکته مهم قابل توجه است: اولاً، فلسفه کلاسیک از اواخر قرن ۱۸ به بعد، تقریباً در زمره علوم غریبه قرار دارد و علم اثبات‌گرا یا تفسیری، توجیهی برای در نظر گرفتن علوم غریبه که جزو علوم تحقیق ناپذیر تلقی می‌شوند به‌عنوان تکیه‌گاه پیدا نکرده و آن را به‌نوعی پارادوکسیکال قلمداد می‌کند. ثانیاً؛ فلسفه از دکارت (Descartes) به بعد، علاوه بر پیوند با ریاضیات، به سمت پیوند با عقل‌ابزاری و محاسباتی و سپس در سده‌های بعد علم تفسیری حرکت کرده است و مهم این است که فلسفه جدید، نه ادعایی برای اثبات اصول موضوعه همه علوم دارد و نه اساساً از چنین توانی برخوردار است. ثالثاً؛ بیشتر قرائت‌ها از علم مدرن، با نفی قطعیت و به تبع آن، مبنا‌گزینی برای علم، نسبت را به‌عنوان یکی از ویژگی‌های علم پذیرفته و اصل وجود تکیه‌گاه برای خود را به چالش کشیده است. اوج نسبت را می‌توان در رویکرد کارل پوپر (Karl Popper) به علم توصیف نمود. با این وصف، فلسفه کلاسیک دیگر نقشی در شکل‌دهی به فندانسیون علوم ندارد. البته، دانشمندان پست‌مدرن، لزوم وجود تکیه‌گاه برای علم (نه لزوماً علوم‌انسانی) را مجدداً مورد توجه قرار می‌دهند اما روشن است که تکیه‌گاهی که امثال ویتگنشتاین متأخر (Wittgenstein Late)، کوهن (Cohen)، لاکاتوش (Lakatos) یا فایرابند (Feyerabend) از آن صحبت می‌کنند چیزی فراتر از بازی زبانی یا روش زندگی نیست و لذا چنین تکیه‌گاهی، هرچند علم را از معضل نسبت‌گرایی افراطی نجات می‌دهد ولیکن یک تکیه‌گاه موقت است نه دائم و با شکل‌گیری دگرگونی‌های عظیم فرهنگی و اجتماعی جای خود را به تکیه‌گاه جدید می‌دهد. علاوه بر این، این تکیه‌گاه، ضرورتاً از طریق سنجه‌های عقلانی قابل ارزیابی نیست. به بیان دیگر، هرچند روش زندگی در یک جامعه سکه رایج محسوب می‌شود اما نه تنها ضرورتی برای عقلانی بودن آن (به معنای خرافی و موهوم نبودن) وجود ندارد بلکه حتی غیر اخلاقی بودن آن نیز برای علم اهمیت چندانی ندارد.

۴.۳ مبناگرایی؛ از حداکثرگرایی تا تعادل

همان‌طور که اشاره شد، در فلسفه کلاسیک که فلسفه اسلامی را نیز باید در طول آن در نظر داشت، هیچ علمی بی‌نیاز از مبانی فلسفی نیست؛ اما به نظر می‌رسد بتوان مبناگرایی در علم را به سه نوع عمده تقسیم کرد: نوع اول، با تقلیل علم به معرفت، و در نظر گرفتن بدیهیات و همچنین شهود عرفانی به‌عنوان تکیه‌گاه معرفت، تلاش می‌کند تا مبانی معرفت را به مبانی‌ای تشکیک ناپذیر تبدیل کند. اینکه چنین معرفتی دقیقاً چه نسبتی با علوم‌انسانی جدید دارد، بحثی است که در جای خود محل توجه است اما روشن است که نمی‌توان سهم این معرفت را در

پایه‌های علوم انسانی به کلی نادیده گرفت. به این نوع مبنانگاری که در سده‌های اخیر بیشتر در فلسفه صدرایی ظهور و بروز پیدا کرده، مبنانگاری حداکثری مبتنی بر علم حضوری یا شهودی اطلاق می‌شود. نوع دوم، به دلیل عدم درک صحیح واقعیت‌های علم و مضیق‌هایی که در شناخت و کشف وجود دارد، به دنبال اثبات صدق گزاره‌های پایه‌ای و ایجاد بنیادهای کاملاً قطعی برای علم است و تلاش می‌کند رد پای نسبیّت را در مبانی علوم پاک کند. هرچند این نوع رویکرد به مبنانگاری، در اتمسفر علم ثبات‌زاست اما با واقعیت‌های علم و تجارب طولانی بشر در این ساحت سازگار نبوده و سر بزنگاه علم را با شکنندگی شدیدی روبرو خواهد ساخت. نوع سوم، به دلیل مواجهه واقع‌بینانه‌تر با علم و فهم موانع جدی‌ای که پیش روی شناخت و کشف قرار دارد، یقین را دُرّ کم یابی می‌داند که جز در بخش مرکزی هسته سخت مبانی علوم، و در قامت بدیهیات اولیه، در جای دیگر به راحتی پیدا نمی‌شود و لذا در عین حال که مبنانگراست اما جز نقطه کانونی هسته سخت مبانی علوم، لایه‌های پیرامونی این هسته سخت را از جنس گمان‌های معتبر تلقی می‌کند که امکان تغییر آنها در اثر نقد هیچ‌گاه منتفی نیست. در نگاه پیشرفته‌تر به مبنانگاری، فلسفه نیز نیازمند پیوند میان برهان و تفسیر است. ممکن است نتیجه برهان را بتوان از طریق اتکا به بدیهات اولیه قطعی تلقی کرد اما نتیجه تفسیر را نمی‌توان به راحتی قطعی تلقی کرد لذا هر کجا که در فرایند قیاس تفسیر حضور پیدا کند، به سختی بتوان به اتکا به صرف برهان به نتایج قطعی دست یافت چراکه لاقلاً مقدمات برهان از طریق تفسیر با پرسش‌های جدی تفسیری روبرو خواهد شد. بر این اساس، اکثر نتایج براهین فلسفی را باید ظنون معتبر و اطمینان آور تلقی کرد و نه بیشتر که هیچ‌گاه از تبغ نقد جان سالم به در نخواهند برد. شاید بتوان از ظهور پدیدارشناسی و فلسفه تحلیلی در قرن بیستم به منظور افزایش عمق و واقع‌بینی در فلسفه و نیز تعادل بخشی به فلسفه کلاسیک و اسلامی در نسبتش با علوم، الهام گرفت هرچند می‌دانیم لاقلاً دنیای متفاوت فلسفه اسلامی از دنیای این مکاتب فلسفی، چیزی نیست که قابل انکار باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۱۲۱-۱۲۸)

ثمره این بحث را می‌توان این گونه بیان نمود که اگر مبنانگاری متعادل را بپذیریم و منظورمان از مبنا، همان فلسفه اسلامی تحول‌یافته باشد، فلسفه نقش تعیین‌کننده‌ای در شاخص‌های پایه‌ای علم‌سنجی (منظور شاخص‌های کیفی) خواهد داشت و این نقش شرایط علم‌سنجی را تا حد قابل توجهی تغییر خواهد داد. در اینجا می‌توان جهت تقریب به ذهن، به برخی مهم‌ترین شاخص‌های کیفی که می‌تواند با همه اخلاف نظرها در ذیل اتمسفر فلسفه اسلامی شکل پیدا کند نظیر هستی‌شناسی الهی، انسان‌شناسی فطری، معرفت‌شناسی حقیقت‌گرا

یا اصالت نسبی جامعه اشاره داشت. هرکدام از این‌ها جهت پژوهش و به تبع آن، نحوه سنجش آن را تغییر می‌دهد.

۵.۳ چگونگی حضور فلسفه در معماری علم‌سنجی

بر فرض که علم با وجود نسبییت حاکم بر آن، معماری‌پذیر باشد، نحوه حضور فلسفه در این معماری، البته با رویکرد متعادل به مبنای‌گرایی، موضوعی است که باید موردبررسی قرار گیرد. همان‌طور که اشاره شد، علوم‌انسانی جدید چیزی جز توصیف، تبیین و پیش‌بینی واقعیت‌ها و پدیده‌های اجتماعی نیست و تجویز هم در علوم‌انسانی وجهی غیرمستقیم و زیرپوستی دارد. با همه این‌ها، هرگونه توصیف، تبیین و پیش‌بینی‌ای را نمی‌توان خالی از تکیه‌گاه در نظر داشت. تکیه‌گاه، هرچند به‌مثابه زیربنای علوم‌انسانی تلقی می‌شود اما تأثیرات آشکار و پنهان آن در روبنای علوم‌انسانی (یعنی از متدولوژی‌ها تا کارکردهای آن در عمل و غیره) قابل‌انکار نیست. از این بحث نه‌تنها می‌توان نتیجه گرفت که علم‌سنجی نمی‌تواند مبانی علوم را در سنجش نادیده بگیرد، بلکه علم‌سنجی خود مانند همه علوم از جمله علوم‌انسانی دارای مبانی است و بسته به جنس مبانی‌ای که برای علم‌سنجی انتخاب و اثبات می‌شود، علم‌سنجی می‌تواند رویکردهای متفاوتی به علم، استانداردها، شاخص‌ها و شیوه سنجش آن داشته باشد. برای مثال، نه فقط علم‌سنجی متعلق به علوم‌انسانی بهره‌مند از مبانی منشأ یافته از فلسفه اسلامی، با علوم‌انسانی برخوردار از مبانی ساخته‌شده از هر یک از فلسفه‌های غربی متفاوت است، بلکه خود علم‌سنجی نیز در هر اتمسفری ظهور کند، مبانی فلسفی متناسب با همان اتمسفر را خواهد داشت. پس در چنین شرایطی سخن گفتن از علم‌سنجی واحد نیز دیگر وجه منطقی نخواهد داشت بلکه باید از «علم‌سنجی‌های بسیار» سخن گفت. شاید برخی از بروز چنین نظریه‌ای با عنوان «علم‌سنجی‌های بسیار» نوعی حرکت به سمت آنارشسیسم علمی تعبیر کنند اما واقعیت این است که حتی در علم‌سنجی‌های بسیار نیز منطقه مشترک وجود دارد و همین منطقه مشترک می‌تواند فرصت‌های شبکه‌ای شدن پیشرفت علم و توسعه تعاملات پژوهشی در دنیا را تا حدی حفظ کند با این تفاوت که این نوع نگاه به علم‌سنجی، نه فقط شرایط واقع‌بینانه‌تری را بر سنجش علم فراهم می‌کند بلکه آزادی در پژوهش را که در اثر خطی نگاه کردن به رشد علم به‌شدت محدودشده را تأمین خواهد کرد. مطمئناً این آزادی می‌تواند امواج تازه‌ای از نوآوری و خلاقیت را به‌ویژه در علوم‌انسانی در پی داشته باشد.

در ادامه، به پرسش‌های شش‌گانه‌ای که در ابتدای بحث مطرح شد پاسخ‌های اجمالی داده می‌شود.

۱. همپوشانی علم‌سنجی علوم‌انسانی و سایر رشته‌های علمی کجاست؟

در شرایطی که علوم دائماً با یکدیگر ارتباط و تعامل داشته و منطقه مشترک آنها رو به گسترش است، نمی‌توان علوم‌انسانی را در حوزه علم‌سنجی کاملاً مستقل در نظر گرفت. با این ملاحظه، همپوشانی‌هایی در علم‌سنجی علوم‌انسانی و سایر علوم وجود دارد که در چند عرصه از جمله روش‌شناسی‌های مشترک، محیط مواجهه یا درگیری انسان، جامعه انسانی و طبیعت بالمعنی ااعم و محیط مواجهه یا درگیری انسان با تکنیک و صنعت از جهات فرهنگی، حقوقی، اقتصادی و سیاسی قابل توجیه است؛ البته منظور از علوم‌انسانی Humanities است نه Human Sciences که شامل فلسفه و حتی با تسامح هنر نظری هم می‌شود.

۲. شاخص‌های علم‌سنجی تحقیقات علوم‌انسانی و ضرایب آنها کدامند؟

ابتدا ذکر این نکته ضروری است که شاید بهتر باشد میان علم‌سنجی و عالم‌سنجی تفاوت قائل شویم. به نظر می‌رسد امروز در کشور ما میان این دو خلط آشکاری صورت گرفته است. اگر بخواهیم صرفاً از باب صورت‌بندی مسئله، نصاب‌های عمومی در تحقیقات علوم‌انسانی را ذکر کنیم، این نصاب‌ها می‌توانند به شرح زیر فهرست شوند ضمناً این موارد شاخص‌های عمومی است که می‌توان به همین صورت و سپس برحسب اقتضائات رشته‌های مختلف به «اچ ایندکس H-index» تبدیل کرد.

یک. میزان مسئله‌مندی محقق و ارتباط مسئله‌های انتخاب‌شده با مرز علمی و نیازهای کشور

دو. قدرت توصیف، تبیین و تحلیل کلی و جزئی مسئله در پژوهش‌ها

سه. برخورداری تحقیقات از پایه‌های فکری روشن و بروز و ظهور مناسب آن پایه‌ها (پایه‌مندی تحقیقات منافاتی با نسبی‌گرایی متعادل ندارد)

چهار. تعلق پژوهش‌ها به گستره علمی و مکتب فکری مشخص و روشن بودن مرزهای آن با سایر گستره‌ها و مکاتب فکری

پنج. توانایی طرح پرسش‌های جزئی و دقیق در تحقیقات

مبانی علم‌سنجی در علوم انسانی و ضرورت ... (رضا غلامی و سمیه اسمعیلی‌زاده) ۱۰۳

شش. میزان بی‌پیشینه یا کم‌پیشینه بودن کارها (پیشبرد ذره‌ای دانش به جلو) هفت. قدرت انتخاب روش مناسب و به جریان انداختن روش در جان تحقیقات هشت. میزان بهره‌گیری از ابزارها و فناوری‌های پژوهشی کارآمد و همسو در تحقیقات

نه. توانایی صورت‌بندی علمی تحقیقات بر اساس روش‌شناسی منتخب ده. توانایی تتبع دقیق دیدگاه‌ها و نظریات مرتبط با تحقیقات یازده. قدرت نقد نظریه‌های رقیب در تحقیقات دوازده. توانایی طرح ایده یا دیدگاه نو و بی‌سابقه در تحقیقات سیزده. میزان واری‌امور عینی مرتبط با تحقیق و انطباق تحقیق با جامعه در پژوهش‌ها

چهارده. میزان استفاده از منابع درجه اول در پژوهش‌ها

پانزده. فراوانی ارجاعات در پژوهش‌ها

شانزده. قدرت نتیجه‌بخش کردن تحقیقات (پاسخ درخور به پرسش‌های طرح‌شده) حال چنانچه به صورت کاملاً فرضی بخواهیم ضریب‌هایی برای برای شاخص‌های بالا منظور کنیم، ضریب‌بندی زیر الهام‌بخش خواهد بود. البته آنچه در پایین آمده است، علاوه بر ضریب‌بندی شاخص‌ها، ضریب‌بندی قالب‌های تحقیقات نیز می‌باشد. یک و دو/۱۵، دو تا شش/۲۰، هفت/۱۰، هشت و نه/۵، ده و یازده/۱۵، دوازده/۲۵، سیزده تا شانزده/۱۰ (جمع ضرایب: ۱۰۰)

قالب‌های اصلی علم‌سنجی در پژوهش‌های علوم انسانی و ضرایب آنها:

یک. طرح پژوهشی / ۱۵

دو. کتاب ماحصل تحقیق / ۱۰

سه. مقاله در مجلات معتبر به ترتیب در سه نوع (ریویو؛ نوآوری و دائرةالمعارفی)^۵

۲۰

چهار. کرسی نقد و نوآوری / ۲۸ (البته به نظر می‌رسد نوآوری آن‌قدر مهم است که می‌تواند ۱۰۰ درصد هم محاسبه شود یعنی کسی که نوآوری می‌کند درجا حداقل یک

مرتبه ارتقاء پیدا کند. یعنی اگر استادیار است دانشیار و اگر دانشیار است، استاد شود. حتی بعضی نوآوری‌ها آن قدر مهم است که می‌تواند درجا فرد را به بالاترین مرتبه یعنی استادی ارتقاء دهد)

پنج. هدایت پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و رساله‌های دکتری / ۷

شش. سخنرانی‌های علمی در سمینارهای داخلی و بین‌المللی / ۱۰

هفت. اثرگذاری قاعده‌مند در جامعه علمی به صورت سایتیشن، آلتمتریکس و

غیره / ۱۰

البته در این میان می‌توان از برخی فعالیت‌های دیگر نظیر مقالات علمی و پژوهشی و یا راهنمایی پایان‌نامه کارشناسی ارشد و رساله دکتری نیز نام برد و برای آنها سهمی قائل شد اما این امور در استنباط این مقاله، جزو شاخص‌های درجه دو و تشویقی محسوب می‌شود که بسته به نظر هیات امنای هر دانشگاه و پژوهشگاه از امتیازات شناور برخوردار خواهد شد.

۳. مسائل و اقتضائات بومی و اهداف و سیاست‌های توسعه ملی چه سهمی در علم‌سنجی دارند؟

وقتی از علم‌سنجی در ایران سخن به می‌آید، منطقی ایجاب می‌کند که مسائل و اقتضائات بومی، ملی و حتی دینی در ارزیابی و سنجش رشد دانش در ایران ملحوظ گردد. برای اینکه این اثربخشی به نحو قاعده‌مند صورت گیرد شاخص‌های علم‌سنجی را می‌توان به پنج بخش عمده تقسیم کرد:

یک. شاخص‌های نسبتاً ثابت یعنی همان شاخص‌هایی که متناسب با مبنای فلسفی شکل می‌گیرد و جنبه کیفی پررنگی دارد. مثال‌هایی درباره این نوع شاخص‌های پیش‌تر زده شد.

دو. شاخص‌های متغیر مانند شاخص‌هایی که متناسب با یک نیازهایی که بر حسب شرایط شکل می‌گیرد. مثلاً شاخص‌های کشورهای در حال توسعه متناسب با سطحی که در آن قرار دارند.

سه. شاخص‌های فراگیر و جهان‌شمول که شامل شاخص‌هایی که می‌شود که علم به مثابه علم در هر نقطه‌ای از جهان و برای همیشه به آن شناخته می‌شود. مانند مسأله‌مندی، حقیقت‌نمایی و حتی مواردی مانند نوآوری.

مبانی علم‌سنجی در علوم‌انسانی و ضرورت ... (رضا غلامی و سمیه اسمعیلی‌زاده) ۱۰۵

چهار. شاخص‌های بومی (بومی یعنی: تحقیق به مقتضای امور بومی که البته بسیار متکثر است/ ناظر به یک نیاز کشور/یا بسترساز برای پاسخگویی به یک نیاز کشور)

پنج. شاخص‌های ترکیبی

با این تقسیم‌بندی‌ای که ارائه شد، شاخص‌های بومی در جایگاه صحیح خود قرار گرفته و رشد دانش در کشور و به تبع آن سنجش آن را از رشد علم در جهان جدا نخواهد کرد.

۴. برای تقویت جوامع علمی تخصصی در علوم‌انسانی و تبدیل آنها به شبکه، چه راهکارهایی پیشنهاد می‌کنید؟

یکی از بسترهای ضروری برای بسط علم‌سنجی و افزایش کارایی آن، تقویت جوامع علمی تخصصی و تبدیل این مجامع به یک یا مجموعه‌ای از شبکه‌ها می‌باشد. البته جای این تذکر وجود دارد که فضای مجازی مناسبات قدیم درباره شبکه‌سازی را به هم ریخته است.

در این زمینه چند راهکار به نظر می‌رسد:

یک. اهتمام به مرجع‌سازی فردی و گروهی

دو. تقویت هویت جمعی

سه. جمع بین نسبی‌گرایی معتدل و مرجعیت علمی

چهار. ترویج فرهنگ تخصص‌گرایی

پنج. گره زدن اقتصاد علم با جوامع علمی تخصصی

البته ایجاد این مجامع و شبکه‌ها آفاتی را نیز برای پیشرفت علمی در پی خواهد داشت. برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

یک. مطلق‌اندیشی و استبداد علمی

دو. شهرت‌گرایی

سه. تابوزدگی

چهار. انحصارگرایی

و ...

۵. راهکارهای عملی بسط و تثبیت علم‌سنجی در علوم‌انسانی چیستند؟

جدای از مباحث نظری که در این مقاله به اختصار ارائه شد، ممکن است این پرسش مطرح شود که برای آغاز چه راهکارهایی از جنس عمل برای بسط و تثبیت علم‌سنجی در علوم‌انسانی متصور است؟ به نظر می‌رسد چند اقدام عمده در این زمینه مناسب باشد. در این میان شکل‌گیری مکتب علم‌سنجی علوم‌انسانی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است:

یک. ارائه تفسیری صحیح و متفق‌علیه از علمیت علوم‌انسانی

دو. تغییر فرهنگ علمی در محیط علوم‌انسانی

سه. شکل‌گیری یک مکتب (school) در علم‌سنجی علوم‌انسانی

چهار. تسری شاخص‌های علم‌سنجی در آموزش مقاطع تحصیلات تکمیلی

پنج. شفاف‌سازی مکاتب علمی و فلسفه و روش‌شناسی مقبول در هر یک

شش. آموزش علم‌سنجی برای اعضای هیئت‌علمی

هفت. تعریف و توسعه ابزارهای علم‌سنجی در دانشگاه‌ها با بهره‌گیری از هوش

مصنوعی

۶. ارتباط علم‌سنجی با آیین‌نامه ارتقا اعضای هیئت‌علمی علوم‌انسانی چگونه باید باشد؟

به نظر می‌رسد هسته اصلی آیین‌نامه ارتقاء که به ارزیابی پیشرفت علمی اساتید اختصاص دارد با دانش علم‌سنجی باید کاملاً منطبق باشد، اما روشن است که همه آیین‌نامه ارتقا مستقیماً به سنجش رشد علمی استادان اختصاص ندارد. مثلاً عمومی‌سازی، امور فرهنگی، نظم و سایر مسائل هم در ارتقاء یک استاد دخیل است و طبیعی است که این موارد از قلمرو علم‌سنجی خارج است.

۴. نتیجه‌گیری

مکتب فکری یا سنت فکری، دیدگاه گروهی است که دارای ویژگی‌های مشترکی از نظر یا دیدگاه یک فلسفه، رشته، اعتقاد، جنبش اجتماعی، اقتصاد، جنبش فرهنگی یا جنبش هنری است. زمانی یک مکتب فکری تازه شکل می‌گیرد که به دلیل کثرت تفاوت‌ها و بروز تعارضات جدی، امکان اتحاد فکری با دیدگاه‌های موجود وجود نداشته باشد.

مبانی علم‌سنجی در علوم‌انسانی و ضرورت ... (رضا غلامی و سمیه اسمعیلی‌زاده) ۱۰۷

بنا به آنچه شرح داده شد، وقتی از مکتب علم‌سنجی علوم‌انسانی صحبت به میان می‌آید، منظور مجموعه دیدگاه‌هایی است که علم‌سنجی متمایزی را بر اساس مبانی و نیز اقتضائات بومی برای علم علوم‌انسانی در نظر گرفته و بین خود و علم‌سنجی رایج مرزبندی فکری می‌کند.

مشخصه‌های اختصاصی مکتب علم‌سنجی علوم‌انسانی با سایر مکاتب یا شبه مکاتب علم‌سنجی عبارتند از:

یک. برای علم‌سنجی مبانی فلسفی قائل است.

دو. از جهت معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، میان علوم‌انسانی و سایر علوم تمایز قائل می‌شود.

سه. شاخص‌های علم‌سنجی علوم‌انسانی را با سایر علوم متفاوت تلقی می‌کند.

چهار. بومی‌سازی دانش علم‌سنجی در ساحت علوم‌انسانی را برای پیشرفت علوم‌انسانی کارساز تلقی می‌کند.

پنج. در عین نگاه بومی به علم‌سنجی علوم‌انسانی، اتصال به شبکه جهانی علم ممکن و لازم تلقی می‌کند.

ضمناً، این مطلب را نباید از نظر دور داشت که این نظریه است که به طور رسمی مورد آزمایش و نقد قرار می‌گیرد نه مکتب فکری چراکه اگر مکتب را به نظریه‌های متعدد تجزیه نکنیم، امکان آزمون و نقد آن به صورت روشمند فراهم نخواهد بود.

از باب جمع‌بندی می‌توان به پنج نکته کلیدی اشاره کرد:

یکم. علم‌سنجی نمی‌تواند فاقد مبانی و پایه‌های نظری باشد و همین امر موجب می‌شود که بتوان از امکان بومی‌سازی این علوم صحبت به میان آورد. این بومی‌سازی لزوماً به معنای جداسازی علم‌سنجی از جهان علمی نیست.

دوم. علم‌انسانی دارای شرایط و اقتضائاتی خاص خود است و نمی‌توان با علم‌سنجی فعلی که به همه علوم با یک عینک می‌نگرد، ارزیابی صحیحی از علوم‌انسانی ارائه داد.

سوم. شکل‌گیری علم‌سنجی علوم‌انسانی به معنای فقدان هم‌پوشانی میان علم‌سنجی علوم‌انسانی و سایر علوم نیست.

چهارم. علم‌سنجی علوم انسانی می‌تواند به رشد مضاعف علوم انسانی و مدیریت بهتر آن در نظام آموزش عالی کمک کند. هرچند علم‌سنجی عالم و علم متفاوت است اما تأثیر استقلال نسبی علم‌سنجی علوم انسانی از سایر علوم را می‌توان در آیین‌نامه ارتقاء نیز لمس کرد. پنجم. تفکیک علم‌سنجی علوم انسانی از سایر علوم به راحتی میسر نیست و جدای از مقدمات علمی به اتفاق نظر دانشمندان حوزه علوم انسانی نیاز دارد. در این جهت، برای شکل‌گیری علم‌سنجی علوم انسانی نیازمند ظهور یک مکتب جدید علمی تحت عنوان مکتب علم‌سنجی علوم انسانی هستیم. مقدمات نظری و عملی برای شکل‌گیری این مکتب مهیاست اما تا تبدیل شدن این مکتب به یک تفکر مشترک فاصله زیادی وجود دارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره مفهوم علوم انسانی اختلاف نظر وجود دارد و این مقاله سعی کرده با انتخاب دو رویکرد عمده به علوم انسانی، از مجموعه تعاریف ارائه شده، به یک مخرج مشترک دست یابد. آنچه مهم است، علوم انسانی اگر به مفهوم Humanities قلمداد شود، شامل فلسفه، حکمت، زبان و هنر نیز می‌شود و چنانچه علوم انسانی به مفهوم Human Sciences منظور نظر قرار گیرد، بیشتر رویکرد پوزیتیویستی مدنظر بوده و جنبه‌های معرفتی علوم انسانی جای خود را به جنبه‌های علمی یا Scientific خواهد داد.
۲. از آنجا که در دانشگاه‌های علوم انسانی ایران، تا مدت‌ها، عمدتاً پژوهش با تألیف و نگارش کتاب یکی تلقی شده است، خیلی از شاخص‌های کتاب‌سنجی که نسبت به مسأله محوری و نوآوری لزوماً عنایت ندارد، در ارزیابی‌های پژوهش‌های علوم انسانی بر شاخص‌های علم‌سنجی سلطه پیدا کرده است. البته این نکته نباید از نظر دور شود که میان کتاب‌سنجی و علم‌سنجی نیز هم‌پوشانی‌هایی همیشه وجود داشته است.
۳. رابطه علوم انسانی و اجتماعی از جهت منطقی عموم و خصوص مطلق است. هر شاخه‌ای از علوم اجتماعی در دل علوم انسانی جا می‌گیرد اما در همه جا منظور از علوم انسانی علوم اجتماعی نیست. علت این مرزبندی، به روش‌های کمی و میدانی‌ای برمی‌گردد که متأثر از ریاضیات در علوم اجتماعی نهادینه شده و گاه مفهوم علوم اجتماعی را با این روش‌ها گره زده است. به این ترتیب وقتی از علوم اجتماعی سخن به میان می‌آید، مراد مباحث نظری اجتماعی نیست.
۴. اینکه علم تکیه‌گاه دارد یا ندارد یا این تکیه‌گاه چقدر محکم است، یک بحث اختلافی است. در واقع، اینگونه نیست که همه اصحاب علوم انسانی مبنایگرایی را قبول داشته باشند. با این حال، استنباط این مقاله این بوده است که حتی در میان مخالفان مبنایگرایی نیز خروج از نسبی‌گرایی افراطی ایجاب کرده تا چیزهایی را به عنوان تکیه‌گاه در نظر بگیرند. مثلاً پوپر با آنکه با مبنایگرایی مخالف است اما نهایتاً آزادی

مبانی علم‌سنجی در علوم‌انسانی و ضرورت ... (رضا غلامی و سمیه اسمعیلی‌زاده) ۱۰۹

و دموکراسی را به عنوان خط قرمز مباحث علوم انسانی پیشنهاد می‌کند. نباید از نظر دور داشت که مبنایگرایی در میان مسلمانان متأثر از فلسفه اسلامی رواج بیشتری دارد.

۵. از منظر این مقاله، مقالات علمی- ترویجی بیشتر در فضای علوم پایه معنادار بوده و طرح و گسترش آن در علوم انسانی از منظر دقیقی تبعیت نمی‌کند.

کتاب‌نامه

محمدیان، سجاد و نگهبان، محمدباقر (۱۳۹۳). دانشنامه آزاد علم اطلاعات و دانش‌شناسی. برگرفته شده از:

http://www.infit.ir/index.php/%D8%B9%D9%84%D9%85_%D8%B3%D9%86%D8%AC%DB%8C

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹). آموزش فلسفه، جلد ۱، چاپ چهارم (۱۳۹۴)، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

وبسایت دانشگاه علوم پزشکی ایران (۱۳۹۹). برگرفته شده از:

<https://iums.ac.ir/content/107211/%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE%DA%86%D9%87-%D8%B9%D9%84%D9%85%E2%80%8C%D8%B3%D9%86%D8%AC%DB%8C>

یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوییز (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان. مترجم: جلیلی، هادی. تهران: نشر نی.

<https://www.britannica.com/topic/humanities>.

Hammarfelt, B. (2016). Beyond Coverage: Toward a Bibliometrics for the Humanities. In *Research Assessment in the Humanities towards Criteria and Procedures*. Ochsner, M.; Hug, S. E.; Daniel, H. D. (eds). 115-132. Springer Open.

Hood, W. W., & Concepcion, S. W. (2001). The literature of bibliometrics, scientometrics and informetrics. *Scientometrics*, 52(2), 291-314.

Mingers, J., & Leydesdorff, L. (2015). A review of theory and practice in scientometrics. *European Journal of Operational Research*, 1(246), 1-19.

Pečarić, Đ. (2013). *Scientometrics and Evaluation of Humanities and Social Sciences*. WSEAS Press.

Reale, E. et al. (2018). A review of literature on evaluating the scientific, social and political impact of social sciences and humanities research. *Research Evaluation*, 24(4), 298-308. doi: 10.1093/reseval/rvx025

Sooryamoorthy, R. (2020). *Scientometrics for the Humanities and Social Sciences*. Routledge. doi: <https://doi.org/10.4324/9781003110415>

Van den Akker, W. (2016). Yes We Should; Research Assessment in the Humanities. In *Research Assessment in the Humanities towards Criteria and Procedures*. Ochsner, M.; Hug, S. E.; Daniel, H. D. (eds). 23-30. Springer Open.